

## خلاصه کار و فراغت ایرانیان

نویسنده: حسن قاضی مرادی / چاپ سوم / کتاب آمه / ۱۳۹۱

### معرفی و چکیده نگاری: زهرا گیتی پسند

این رساله شرحی است در باره چیستی و چگونگی "کار" و "فراغت" در جامعه ما و نیز شامل اشاره هایی است به چرایی ها. به این مساله اساسی می پردازد که اگر کار و فراغت شمایل انسان باشند، چرا ما چندان کار نمی کنیم؟ همچنان که، پیامد آن، چندان هم به فراغت نمی پردازیم! این بی اشتیاقی ما به کار و گریزان ما از فعالیت های زمان فراغت از کجا ناشی می شود، چه بروزاتی می یابد و چه نتایجی به بار می آورد؟

هویت انسانی، از پیش تعیین شده نیست و کار و فراغت، از مهمترین ویژگی هایی هستند که به تعالی هویت انسانی کمک می نمایند. کار، انسان را از اسارت طبیعت، رهانید؛ توانمندی های او را رشد داد و با وارد نمودن انسان در مشارکت اجتماعی، آزادی را به وی ارزانی داشت. کار، با هدف رفع نیازهای انسانی، آغاز شد و به تجلی اراده انسان در انتخاب های جسورانه مبتنی بر خودشناسی و به فعلیت درآوردن مسئولیت پذیری در قبال رشد و تعالی جامعه راه خود را باز نمود. پس از مدتی، زمان فراغت از زمان کار، متمایز شد و نیروی خسته از کار، فرصتی یافت در فعالیتی متفاوت از فعالیت زمان کار، به فعالیت های خودبیانگری و خود تعالی بخشی رو آورد که مطابق دلخواست های خویش بودند.

فعالیت های زمان فراغت، با هدف پس زدن مرزهای محدود کننده، گسترش فرصت زندگی فردی را در نظر داشت و می کوشید حس تسلط و حرکت به سوی آزادی را محقق نماید. کار و فعالیت، هر دو تجلی میل به خودشکوفایی در انسان هستند و پیوند این دو، شمایی واقعی از انسان را به تصویر می کشد. کار، حق ایجاد می کند و فراغت، استقلال و هر دو برانگیزاننده مسئولیت پذیری فردی در قبال رشد و تعالی جامعه هستند.

زمانی که نیروی کار بر روند، شرایط و محصول کار خود نظارتی ندارد، تحت نظارت فرد حقیقی یا حقوقی دیگری، کار را به انجام می رساند، مجبور است کاری را به انجام رساند که با توانمندی و اشتیاق او نسبتی ندارد، کار با هدف تلاش معاش صورت می پذیرد؛ در این حالت، کار جای خود را به زحمت و اشتغال می دهد و کار او، فاقد خودانگیختگی و خلاقیت است. چون انسان در انجام این کار، منفعل است، این کار، برای انسان، معنادار نیست، او را به رشد نمی رساند و تعالی فردی و اجتماعی را در پی ندارد. فردی که دچار این حالت می شود، می کوشد زمان فراغت، از زحمت، اشتغال و نفرت ناشی از آن جدا شود و به آن فکر نکند و تنها در پی آسایش باشد. در این حالت، فرد به سرگرمی خواهی روی می آورد، حالتی بی معنا که منجر به آرامش خیالی یا بی خیالی انفعالی تام می شود و باز حوزه انتخاب فردی به حداقل می رسد و رشد و تعالی فردی و اجتماعی در کار نیست! زمینه ساز غلبه زحمت و اشتغال، به کار و سرگرمی خواهی به فراغت در ایرانیان، شیوه تولید و زندگی

بوده است که از دیر باز در جامعه ما غلبه داشته و زمینه ساز ساختار سیاسی- اجتماعی و نظام فرهنگی متناسب با خود بوده است و اشتیاق به کار را نابود می سازد.

## ۱ - دلایل اقتصادی

به عامل جغرافیایی اشاره دارد که سه شیوه زندگی روستای، شهری و ایلی را ایجاد نمود. در زندگی روستایی، کم آبی محوریت داشت و روستاها به طور پراکنده و دور از هم شکل گرفتند. تقسیم اجتماعی کار در روستا، محقق نشده و کشاورزی و صنایع دستی در یکدیگر ادغام بوده و زندگی روستایی، مبتنی بر تلاش برای معاش بوده است. زیرا سازمان اجتماعی، مبتنی بر استبداد بوده و کمبود زمین حاصلخیز و آب و استثمار مازاد تولید، سبب می شده که هر چه بیشتر روستایی کارکند، بیشتر غارت شود، بنابراین اشتیاق به کار در روستایی نابود می شد. زندگی ایلی هم به کشاورزی اهمیت نمی داد و آن را فقط برای غارت می خواست و زندگی روستائیان، نا امن و غیر قابل پیش بینی بود و تولیدات کشاورزی صرف غذای نظامیان و چارپایان آنها می شد. شهرها به عنوان مراکز اداری- نظامی حکومت های محلی و پایتخت به عنوان راس این شهرها با هدف اداره امپراتوری وسیع و جمع آوری مازاد تولید و خراج شکل گرفت؛ نه بر اساس تحولات ناشی از کار و گسترش صنعت و مبادله اقتصادی. به موازات رشد شهرها، بیگانگی از کار رشد می کرد و منش دلالتی گسترش می یافت. در اثر ناامنی و چپاولگری حکومت، سرمایه ها از گردونه تجارت خارج و به صورت دفینه و گنج بود.

بعد از مشروطه، قاجاریه در اثر نیاز به منابع مالی، بخشی از اراضی را فروخت و مالکان اراضی، متناسب با نیازهای کشاورزی اروپا، کشت و محصولات خود را صادر می کردند که حرکتشان ضد حرکت تولیدی و صنعتی و کشاورزی در ایران بود. آنهایی هم که وارد حوزه صنعت شدند، به دلیل دانش کم در این حوزه، کالاهای بی کیفیتی ساختند و همزمان واردات کالاهای صنعتی غرب با قیمت کمتر و کیفیت بیشتر، آنها را گیج و نابود نمود. اصلاحات ارضی، منجر به تخریب روستاها و مهاجرت روستائیان به شهرها شد تا کارگر ارزان برای صنایع وابسته به غرب در شهرها، فراهم شود. همچنین با گسترش نفوذ سرمایه داری استعماری و به دلیل گره خوردن تضادهای امپریالیستی در ایران، اقتصاد ایران به نفت وابسته شد و حکومت بزرگترین عامل اقتصادی بازار گردید. پول نفت که در دست دولت بود، رقابت را غیر ممکن می کرد و مردم دیدند که تنها با زد و بند است که پول به دست می آید؛ نه با کار، تلاش و فعالیت تولیدی! اتکاء به این درآمد، اشتیاق به پول اندوزی را ایجاد کرد؛ نه اشتیاق به کار. به همین دلیل، اقتصاد رانتی و سیاه(غیر رسمی) شکل گرفت. رانت اقتصادی، بر دوری و نزدیکی به قدرت سیاسی، زیرکی در توطئه گری و توانایی بهره برداری از منابع مالی در اختیار حکومت مبتنی شد. فساد، معرف اقتصاد سیاه است؛ اقتصادی که در آن، فعالیت اقتصادی غیر قابل پیش بینی و خارج از نظارت دولت و نظام مالیاتی است. فقر، بیکاری، تورم، ضعف ساختارهای قانونی، کمبود نظارت دولتی و اجتماعی، عامل اصلی گسترش اقتصاد سیاه در جامعه است. محصول اقتصاد رانتی و سیاه، مدیران، کارمندان و کارگرانی است بی انگیزه و با بهره وری کم، که کم کاری می کنند؛ چون کار بیشتر، سودش به جیب دولت می رود.

## ۲ - دلایل سیاسی

بر سرشت شاهی و استبدادی در حکومت ایران اشاره دارد. اراده فردی شاه، مافوق قانون و قرارداد بود. رابطه شاه و مردم، مثل شبان و رمه بود که مالکیت او بر زمین در فرمانروایی اش بر مردم، متجلی می شد. از مهمترین شیوه های وابسته کردن مردم به حکومت، تضعیف مردم از نظر اقتصادی است. همچنین کار و فعالیت مولد، فقط در فضایی خلق می شود که حوزه عمومی زندگی باشد؛ حوزه ای که از نظر سیاسی و اقتصادی، حکومت و مردم را در تعامل با هم قرار می دهد. بنابراین، تصمیم گیری های خودسرانه دولت، برنامه ریزی های فردی و اجتماعی مردم را به هم می ریزد و کار و فعالیت تولیدی به حاشیه رانده می شود. سرمایه ها از گردونه اقتصاد، خارج می شوند و در وضعیت نبود امنیت، برای روز مبادا می مانند. همچنین افراد گوش به فرمان، از رانت اقتصادی برخوردار می شوند و نظام شبان و رمه، به دور از شایسته سالاری، افراد گوش به فرمان را که سابقه و شایستگی مدیریتی ندارند، به کار می گیرد. از طرفی به مردم فرصت اقتصادی داده نمی شود و از طرف دیگر هم، مردم حس می کنند مورد تبعیض و خیانت واقع شده اند. هرکسی خودش را مامور و معذور می داند و هدف اشتغال، پول درآوردن است، نه کار کردن. در این میان، موفقیت سایرین، برای فرد، رنج آور شده و چوب لای چرخ همدیگر گذاشتن، جای همکاری را می گیرد. همچنین، درآمد ناشی از انجام کار نیست، مبتنی بر مناسبات شخصی با فرد حقیقی یا حقوقی صاحب کار است. بنابراین هرکسی طوری کار می کند که فقط خودش بفهمد چه کار کرده؛ تا بر احساس ناامنی شغلی اش غلبه کند و با فرد دیگری، جایگزین نشود. به عبارت دیگر، حاشیه کار بر کار غلبه می کند. همچنین حقوق بنیادین کار، که بر حق برخورداری از شکل های صنفی مستقل و حق اعتصاب اشاره دارد، ساماندهی نشده است. در ایران، سازمان اصناف با هنجارهای ریش سفیدی با دخالت کم و بیش دولت شکل گرفت و به تعیین چگونگی ارتباط صنف با حکومت و کارگزاران آن می پرداخت. ادامه شغل پدر توسط پسر، هر چند متناسب با علائق او نبود و نظام استاد-شاگردی که بازنمایی از همان رابطه و سرشار از استبداد بود و عدم تمایل در حکومت، سبب شد نهادهای مدنی گسترش نیابد. کارگران نه حقی و نه امکانی برای احقاق حق خود نداشتند و با کارفرمای خود درگیر می شدند و کم کاری می کردند. به عبارت دیگر، کم کاری در ایران، ربطی به تنبلی ندارد.

## ۳ - عوامل فرهنگی

این مهم، به تسلط فرهنگ تقدیرگرایی در ایرانیان اشاره دارد؛ اینکه هر کوششی برای تغییر وضع خود و جهان، از سوی انسان، بیهوده و محکوم به شکست است. همچنین خلق، مخصوص خداست و انسان باید کسب کند و قانع باشد و ثروت اندوزی، ناپسند بوده و فهم نامناسبی نسبت به توکل به خدا وجود دارد. سازمان و اخلاق کار در واحدهای کوچک تولیدی و صنعتی، مبتنی بر روابط شخصی است و ساختارهای اجتماعی، رشد آن را تسهیل و تشویق نمی کند. پایین بودن بهره وری کار در ایران، نشانه ضعف اخلاق کار و تسلط مناسبات آمرانه در کار

است که کاهش دلبستگی به کار، مشارکت، اعتقاد و مسئولیت پذیری در کار را موجب می شود و تظاهر به کار، جای کار را می گیرد.

#### ۴ - عوامل روانشناختی

به سازگاری با قدرت های سرکوبگر و نافرمانی منفعلانه به دلیل نبود جسارت مقابله جویی فعال با چپاول، گسترش فقر و لزوم حفظ شغل و زد و بندهای ارتباطی با صاحب کار، غرق شدن در زحمت و نبود اوقات فراغت و رسیدن به حس فرسودگی، زیاده طلبی و منفعت طلبی شخصی، تکیه به پول به جای تلاش و به تعویق انداختن کارها اشاره دارد.

وقتی کار، حاشیه ای شده و زحمت و اشتغال، جای آن را می گیرند، سرگرمی خواهی هم به جای فراغت می نشیند. مهمترین ویژگی سرگرمی خواهی، غفلت است که دو جنبه دارد: ۱. تمایل به رویگردانی از واقعیت تحقیرآمیزی که فرد را در محدوده تلاش معاش و در زحمت و اشتغال نگه می دارد؛ همچنین رویگردانی از آن واقعیت خشن و سرکوبگری که فرد هیچ اراده و نظارتی بر آن ندارد. ۲. غفلت از خود اسیر و مستاصل، میل دور شدن از خود، خودی که به چنان شرایطی تن می دهد و تسلیم می شود. همان طور که فرد در زحمت و اشتغال، فعالیتی را پی می گیرد که او را از کار و از خود، غافل می کند، همین اتفاق درباره فراغت هم می افتد. هدف سرگرمی خواهی، تداوم آن و خوشگذرانی در لحظه حال است؛ نه آغازی دارد، نه پایانی، نه هدفی و نه غایتی. نتیجه اش هم، خستگی و کمبود وقت است و هیچ نسبتی با شادی ندارد. خنده و هزل، با هم فرق دارند.

| تفاوت های خنده و هزل                         |  |
|--|--|
| خنده   | هزل  |
| سپر دفاعی در برابر موانع است.                | سپر دفاعی در برابر سایر افراد است.             |
| کوچک شمردن موانع پیش روست.                   | رویگردانی از موانع پیش روست.                   |
| دنیای واقعی را در نظر دارد.                  | دنیای مجازی را به جای دنیای حقیقی جلوه می دهد. |
| انسان را با دیگران، پیوند می دهد.            | میان انسانها جدایی می اندازد.                  |
| ترس را به بازی می گیرد و هیبت آن را می شکند. | ترس را نادیده می گیرد و با آن کنار می آید.     |
| خودآگاهی را تحریک می کند.                    | خودآگاهی را دور می کند.                        |

سرگرمی خواهی، نه گذشته دارد، نه آینده و نه خاطره ساز است. مبتنی بر شناسایی بدیهیات است، انفعال پذیری نسبت به خود و دنیایی است که فرد در آن زندگی می کند، و بر اساس تفکر جهت دار کسانی که این سرگرمی را برایش تدارک دیده اند.

کارکردهای فرهنگ سرگرمی خواهی، تقویت سازگاری فرد با شرایط موجود است و به کل زندگی فرد، از جمله حوزه کار، گسترش می یابد. همچنین هویت جمعی به افراد می بخشد و از ایجاد هویت خاص و منحصر به فرد جلوگیری می نماید. به عبارت دیگر، ابتذال و تحقیر فرد و فرهنگ تنبل پروری و خوگرفتن با ناتوانی است.

راه درمان، تقویت، گسترش و سازمان‌پذیری کار، به موازات سازمان‌دهی مجدد زندگی اجتماعی به شیوه‌ای است که امکان فعالیت‌های گسترده در زمان فراغت را میسر سازد.